

پیامبر سازان "لغو کار مزدی"

علیرضا بیانی

پنجشنبه ۸ اسفند ۱۳۸۷

محسن حکیمی از بازداشت سرمایه آزاد شد و این البته موجب خوشحالی هر فرد کمونیست و طرفدار حقوق بشر و آزادی های دموکراتیک می باشد. خبر خوشحال کننده آزادی محسن حکیمی پس از گذشت حدود دو ماه بازداشت در کنار اخبار دستگیری ها و فشارهای ممتد بر فعالین کارگری و ادامه حبس طولانی و اذیت و آزار منصور اسالو، موجب شادی و غم در کنار هم می باشد. هرچند این دستگیری ها، با وجود عنصر مقاومت و تلاش های جهانی برای آزادی دستگیر شدگان که زمینه ای نیز برای همبستگی های وسیع میشود، خود موضوع مبارزه و تداوم و تکرار آن را تقویت میکند. اما در هر حال، شنیدن خبر آزادی وسیله کسب اعتماد به نفس و بسیار خوشحال کننده تر از غم و یاس ناشی از خبر دستگیری است.

متأسفانه گاهی مشاهده میشود که در حاشیه این دستگیری ها، به نوعی بهره برداری جهت غول سازی فرقه ای نیز صورت می گیرد. این موضوع گاهی تا جایی عمده میشود که حتی در رغبت برای مبارزه دفاعی جهت آزادی فرد دستگیر شده تاثیر مستقیم می گذارد. تجربه تا کنونی نشان می دهد که عده ای از فعالان سیاسی در رابطه با مثلاً دستگیری دانشجویان مراسم ۱۶ آذر، همه تلاش خود را به کار نبرده و یا اصلاً تلاشی نکردند حال آنکه در موردی مشابه واکنش مشابه نداشته اند. همچنین میتوان شبیه به این وضعیت را در دستگیری فعالین کارگری نظیر منصور اسالو و ... نیز مشاهده کرد. به هر حال، گلچین کردن فرد دستگیر شده جهت فعالیت برای آزادی او، قبل از هر چیز ناشی از درک ناپخته و فرقه ای و بیش از آن ناشی از عدم بلوغ سیاسی است. اما وضعیتی از این بدتر شامل گرایشاتی فرقه ای است که همه تلاش خود را نه مطلقاً برای آزادی فرد مورد نظرشان (که معمولاً این کار را به دیگران واگذار میکنند) بلکه برای بزرگ نمایی آن فرد پس از آزادی می کنند.

مثلاً پس از آزادی محسن حکیمی، اطلاعیه ای از سوی گرایش " فعالین لغو کار مزدی"، تحت عنوان « آزادی محسن حکیمی از زندان» در تاریخ، شنبه سوم اسفند، منتشر شد. عمق تناقضات، پراکنده گویی ها، سردرگمی های نظری و ادراکات ایده آلیستی این گرایش را میتوان به طور فشرده در همین اطلاعیه کوتاه به خوبی مشاهده کرد. گرایش مذکور اطلاعیه خود را با رفرنس به یک " قصه " (گیریم حماسی یا بسیار " چپی ") شروع میکند.

به نظر می رسد این کار نباید توسط یک گرایش با ادعای مارکسیستی و یا حتی " چپ سیاسی " انجام شود. اول؛ به این دلیل که در یک اطلاعیه سیاسی به منظور آزادی یک فعال سیاسی نباید " قصه " تعریف کرد. این کار اصلاً کاری سیاسی نیست و لازم نیست آزادی یک فعال سیاسی را به گونه ای غیر سیاسی توصیف کرد. اصولاً اطلاعیه آزادی ربطی به قصه گویی ندارد. شخصاً دلایلی دارم که بتواند توضیح دهنده مخالفت با حتی طرح یک بیت شعر به این منظور باشد (که البته جای آنها در این نوشته نیست) چه رسد به این که برای توضیح آزادی یک

فعال سیاسی لازم شود خلاصه ای از یک قصه توضیح داده شود. به هر حال، محل پرداختن به شعر و غزل و قصه و حماسه؛ نه در یک مقاله سیاسی و نه در اطلاعیه آزادی فردی از زندان بلکه در مجراهای مرتبطی مانند مقالات ادبی و نقد و بررسی‌هایی در این خصوص می‌باشد. قدر مسلم، بیان مهیج‌ترین رمان‌ها و رمانتیک‌ترین قصه‌ها کمک خاصی جهت " لغو کار مزدی" که نمیکند هیچ، معمولاً چنین قصه پردازی‌هایی، در بهبوحه مبارزات ضد سرمایه‌داری، بیشتر در جهت تداوم کار مزدی قرار می‌گیرد تا " لغو" آن.

دوم؛ حال که گرایش " فعالین لغو کار مزدی" برای اهمیت بیشتر دادن به آزادی فعال سیاسی مورد نظر، تصور کرده‌اند میتوانند از یک "قصه" کمک بگیرند، پس چرا با همان سبک سیاق قصه پردازی خوشایند بورکراتیسم و تا عمق، قصه ایده‌آلیستی!؟

برای بیان واضح‌تر موضوع ناچاراً بخشی از این " قصه" پر غصه را در زیر می‌آورم. گرایش مذکور اطلاعیه خود را اینگونه آغاز میکند:

"در کتاب قصه « نینا» که برش هیجان‌انگیزی از تاریخ سراسر شور و پیکار طبقه کارگر روسیه علیه سرمایه‌داری است، خواننده با پیر مردی مواجه می‌شود که مظهر تمامیت خشم و قهر علیه بردگی مزدی است. پیر مرد در آتش تنگدستی و فشار فقر می‌سوزد، او مسلول است، تک سرفه‌ها هیچ لحظه‌ای وی را آرام نمی‌گذارند، « سیلاب خون» ناشی از التهاب مرگبار ریه به طور «مداوم» از گلویش جاری است. پیر مرد با تمامی این‌ها کومه‌نمور و تاریک خویش را ستاد نیرومند جنبش طبقه‌اش «علیه بنیاد بردگی مزدی» ساخته است. بخشی از فعالیت روزمره «بلشویک‌ها» حتی کارهای انتشاراتی در همین کومه برنامه‌ریزی می‌شود... " (تاکیدات از من)

ظاهراً تاثیر این " قصه " بر نویسنده اطلاعیه آنقدر زیاد بوده است که سالها پس از انتشار آن، هنوز برای بیان دیدگاه یا منظور خود (حتی در یک اطلاعیه) از آن استفاده می‌کند. در گذشته، مشابه این مقدار تاثیر در انتخاب نام " نینا" برای کسانی یافت می‌شد که پس از انتشار این قصه در نام‌گذاری فرزندان خود از آن الهام گرفتند. (تصادفاً اکثراً نیز توده‌ای یا اکثریتی بوده‌اند).

خوب است نویسنده ایده‌آلیست اطلاعیه مذکور، لا اقل برای خوانندگان ماتریالیست اطلاعیه توضیح دهد که چگونه ممکن است از التهاب ریه " سیلاب خون" ، آنهم به صورت "مداوم" جاری باشد؟! مگر در بدن یک انسان چند لیتر خون وجود دارد که به طور مداوم به صورت سیلاب جاری باشد و تازه، بتواند کومه خود را " ستاد نیرومند جنبش طبقه‌اش علیه بنیاد بردگی مزدی" کند؟! کافی بود که ناگهان یک تیر از غیب به مشک آب قهرمان قصه اصابت کند تا پس از آن " مراسم سالانه تشنگی مزدی" از سوی "رمانتیسیمز لغو کار مزدی" اعلام شود!

نظر به اینکه کمترین شکی وجود ندارد که در واقعیت زمینی چنین فرد "قهرمانی" در تاریخ بشر یافت نمی‌شود در نتیجه میتوان به اصالت اهداف در هر نوع مشابه سازی از این قصه پردازی‌ها شک داشت. قصه پردازی که این همه عظمت به قهرمان خود می‌دهد به دنبال انعکاس عظمت از قهرمان خویش است. در واقع او عظمت آسمانی را، "متواضعانه" به فرد دیگری تفویض می‌کند تا دگر بار، در زمین، خود از آن بهرمنند شود.

قصه پرداز اطلاعیه گرایش "فعالین لغو کار مزدی" شاید خود بهتر و زودتر از هر کس دیگری بتواند متوجه شود که در اینگونه قصه نویسی‌ها به عنوان مقدمه "اطلاعیه"، فرصت طلبی آشکاری مشاهده خواهد شد، بنابراین وی با

" تیز هوشی" خاص تیز هوشان این گرایش در ادامه این قصه توضیح می دهد:

"جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر تنها و تنها و باز هم تنها جنبش واقعی ستیز علیه هر نوع شخصیت سازی و چهره پردازی است."

البته چهار افسوس که واژه " تنها" فقط سه بار تاکید شده است وگرنه چه کسی بود که باور نکند "جنبش لغو کار مزدی" طبقه کارگر تنها جنبش واقعی ستیز علیه هر نوع شخصیت سازی و چهره پردازی است! فرصت طلبی نظیر نویسنده اطلاعیه مذکور از سطح ذهن خود به مخاطبین رجوع می کند و آنها را تا همان سطح تنزل میدهد. "ارنست همینگوی لغو کار مزدی" چون خود را متقاعد کرده است که هدفش از جاری کردن "سیلاب خون" ریه پیرمرد، چهره سازی نیست، در نتیجه خواننده نیز چنین برداشتی نخواهد کرد، با اینحال لازم میدانند توضیح دهد که "جنبش لغو ... " "تنها و تنها و باز هم تنها" جنبشی است که شخصیت سازی نمی کند. (چه تنهایی غم انگیزی!) اما چیزی که بسیار عجیب است این است که نویسنده اطلاعیه پس از آنکه زحمت چهره پردازی و شخصیت سازی نکشیده است (و در اینکار تنهای تنهای نیز بوده است) ناگهان در سوم اسفند هشتاد و هفت، از تنهایی درآمده و خبر آزادی محسن حکیمی را به همراه پیر مردی که در صد سال پیش می زیسته است اعلام می کند! پیر مرد "قصه نینا" به همراه "فعالین لغو کار مزدی" در اطلاعیه خود به مناسبت آزادی محسن حکیمی چنین مینویسند:

"برای ما هر فعال کارگری آگاه ضد سرمایه داری به طور واقعی یک مانیفست کمونیسم ناطق و دخالتگر و کارساز میدان کارزار طبقاتی است. درست به همین دلیل فرصت را مغتنم می شماریم و همصدا با پیرمرد کتاب نینا با خوشحالی اعلام می کنیم که:

محسن حکیمی فعال جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر یک بار دیگر از زندان اوپن سرمایه آزاد شد." اکنون لازم است نگاهی به وضعیت متناقض فکری نویسنده اطلاعیه یاد شده بیانداریم تا به عمق فرصت طلبی های این گرایش بیشتر آشنا شویم. از یکسو پیر مرد قصه نینا، بنا بر گفته خود نویسنده اطلاعیه ، یک بلشویک است و " کومه نمور و تاریک" خود را به ستاد بلشویک ها تبدیل کرده است. در اینجا از نظر اطلاعیه نویس "لغو کار مزدی" این پیر مرد بلشویک در " جنبش لغو کار مزدی" طبقه کارگر قرار دارد. اما از سوی دیگر و به طور کلی این گرایش خود را در تقابل با بلشویسم تعریف کرده و در این رابطه بارها به صورت کتبی و شفاهی بلشویسم را خارج از " جنبش لغو کار مزدی" توصیف کرده اند.

پیر مرد قصه نینا عضو حزبی است که مانیفست وی تسخیر قدرت سیاسی به عنوان هدف فوری بوده است، هدفی که " تنها و تنها و باز هم تنها" به آن دلیل منطق ریاضی حزب اخص طبقه کارگر شکل می گیرد. هدفی که بدون آن، هر تشکیلات کارگری و با هر نامی، دارای خصلت انقلابی نخواهد بود. این همان هدفی است که به خاطر آن، پیر مرد بلشویک، "کومه تاریک و نمور" خود را به ستادی برای رسیدن به آن تبدیل کرده است. اما ضمناً این همان حزبی است که از نظر گرایش "لغو کار مزدی" فرقه و سکت بوده است. "مبارزه سیاسی را برای خود و مبارزه اقتصادی را برای کارگران خواسته است". محسن حکیمی خود سلسله جلساتی در دانشگاه در نقد لنینیسم (رهبر همان پیر مرد مسلول نینا) داشته و طی آن تلاش می کرد تا ثابت کند نظریه " بدون تئوری انقلابی عمل انقلابی

میسر نیست، نیمی از حقیقت را بیان می کند و این خود از کتمان حقیقت بدتر است". وی کوشش داشت تا ثابت کند این نظریه در تقابل با فلسفه عمل (پراکسیس) مارکس است! در بحث های "نظریه پردازان" گرایش مذکور، بلشویسم نه تنها در مدار "جنبش لغو کار مزدی" طبقه کارگر قرار نمی گیرد بلکه هموار کننده به توصیف ایشان " سرمایه داری دولتی" بوده است. مبحث غیر مارکسیستی و از آستین درآمده "سرمایه داری دولتی" آچار فرانسه این گرایش در تقابل با بلشویسم و لنینیسم و سنت انقلابی تسخیر قدرت سیاسی بوده و هست اما به هنگام آزادی محسن حکیمی، به صاحب پیر و مسلول ستاد بلشویکی رجوع کرده تا "همصدا" با او خبر آزادی وی را اعلام کنند!

گرایش سندیکالیسم چپ ایران که خود را با نام "فعالین لغو کار مزدی" معرفی میکند، تا کنون غیر منسجم ترین نظریات و متغیرترین آنها را محور شکل دهی خود کرده است. این گرایش با تعریف های ناقص از سندیکا تلاش میکند خود را در تقابل با آن متبلور کند، اما فقط زمانی میتواند گرایش خود را در مقابل سندیکالیسم قرار دهد که اهداف فوری خود را از سندیکالیسم متمایز کند. نظر به اینکه این گرایش هیچ هدف فوری ارائه نمی کند که بتواند خود را از سندیکالیسم متمایز کند اجباراً در سمت دیگر و مکمل همان سندیکالیسم قرار می گیرد. در نتیجه این گرایش عادت کرده است تا موضوعات عملی مرتبط به سازمانیابی را در "نظریه پردازی"، آنها به صورت آزمون و خطا و به غایت غیر منسجم مستتر کند. مثلاً اگر به فعالیت کمیته هماهنگی (بخش "ایجاد" کننده تشکلات کارگری!) دقت کنیم این فعالیت را "تنها و تنها و باز هم تنها" در مقاله نویسی و "نظریه پردازی"، و آنها عمدتاً در تقابل با نوع تشکل یابی های موجود و خود جوش خواهیم دید. تو گویی کافی است پیرامون مواردی مربوط به مسائل کارگری مطالبی نوشته شود تا معنی "هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" دهد. در اینجا مقصود، نقد مفصل این گرایش نیست بلکه این اشارات از اینرو است که در هم ریختگی دیدگاه و اصرار بر موجودیت به حول این دیدگاها نشان داده شود. مثلاً در قسمتی از اطلاعیه ای که از آن یاد شد آمده است:

" آزادی حکیمی یک بار دیگر این فرصت را نیز در اختیار ما قرار می دهد تا با صدای بسیار رسا اعلام داریم که راه رهائی هر فعال جنبش کارگری از زندان و سیاهچال دولت سرمایه داری نه بستن دخیل به سران اتحادیه های کارگری مزدور سرمایه جهانی، نه بوسه زدن بر آستان اسقف های پیر سرمایه از قماش گای رایدر که رجوع به جنبش پرخروش سرمایه ستیز توده های کارگر بین المللی است"

چه عالی! اکنون تکلیف همه فعالین بیرون زندان جهت رهائی هر فعال جنبش کارگری از زندان روشن شد. اما چیزی که هنوز روشن نیست این است که آیا رهایی محسن حکیمی از زندان به واسطه " جنبش پرخروش سرمایه ستیز توده های کارگر بین المللی" بوده است؟! اگر اینگونه است پس چرا اولاً این خروش قبل از دستگیری مانعی ایجاد نکرده است و ثانیاً چرا چنین خروشی موجب آزادی منصور اسالو نشد؟!

جالب اینجا است که از نظر گرایش "لغو کار مزدی" محسن حکیمی به واسطه تلاش های " اسقف های پیر سرمایه از قماش گای رایدر" و همچنین " دخیل به سران اتحادیه های کارگری مزدور سرمایه جهانی" نیز آزاد نشد! بنابراین سوالی که طرح می شود این است که؛ آیا این جنبش پر خروش تا زندان اوین رفته و درهای آنجا را شکسته و محسن حکیمی را رها کرده است و یا تحت فشارهای مختلف (از جمله گای رایدر و اتحادیه های زرد و سرخ و

امثالهم) دستانی که وی را دستگیر کرد خود در زندان را برای آزادی او باز کرده است؟ پاسخ روشن به این گونه سوالات مرز ادراکات ایده آلیستی گرایش "فعالین لغو کار مزدی" را ترسیم میکند.

در میان این پاسخ ها قطعاً می بایست تلاش های این گرایش در به فروش آمدن "جنبش پرخروش سرمایه ستیز توده های کارگر بین المللی" نیز مشاهده شود. برای اثبات ادعای این گرایش لازم است لیست مراجعات آنها رو به جنبش کارگری ایران اعلام شود تا هم ثابت شود رجوع به اتحادیه ها و گای رایدر و امثالهم برای آزادی زندانی سیاسی کاملاً بیهوده است و هم زمینه ارتباط جنبش کارگری ایران با جنبش بین المللی از طریق همین تجربیات فراهم شود.

در این رابطه لازم است آنها به طور دقیق و با ذکر اسامی نهادها و تشکلات و سایر موارد مرتبط با "جنبش پرخروش سرمایه ستیز توده های کارگر بین المللی" که برای آزادی محسن حکیمی به آنها رجوع کرده اند (به جز پیر مرد مسلول یک قصه) منتشرکنند تا هم نقاط رجوع سایر فعالین در این نوع کمپین ها مشخص شود و هم بی نیازی رجوع به نهاد های دمکراتیکی که در چارچوب نظام موجود حیات دارند ملموس شود. هر نوع طفره رفتن از انجام خواسته فوق مستقیماً به معنی تردستی و ایجاد اغتشاشات در امر مبارزه؛ و به طور واضح، بد آموزی به فعالین کارگری محسوب می شود. بدیهی است چنین تردستی هایی نیازمند قصه پردازی ها و اخلاقیات بی ربط به مبارزه انقلابی به عنوان مقدمه تحریف فعالیت کارگری است. گیریم با بیانات ادیبانه و بسیار شاعرانه؛ اما پنهان کردن موضوعات اصلی مبارزه در پشت اینگونه بیانات " تنها و تنها و باز هم تنها" جهت به بیراهه کشاندن یک جنبش تا سطح گمراهی و بیراهه مدعیان است.

علیرضا بیانی

۱۳۸۷/۱۲/۸

alireza.bayani2@gmail.com